



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مطالعات ترجمه

دکتر محمد سعید ذکابی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## اقلیت‌های قومی و دولت ملی: جامعه‌شناسی سیاسی جوامع چند فرهنگی\*

جان رکس\*\*

ترجمه: محمدسعید ذکایی\*\*\*

### چکیده:

کتاب اقلیت‌های قومی در دولت ملی مدرن اثر جان رکس به یکی از چالش‌های مهم مسائل نظریه سیاسی معاصر می‌پردازد. موضوع کتاب بررسی این نکته است که جوامع برای تحقق دو هدف برابری فرصت‌ها و پذیرش تنوع فرهنگی باید چگونه سازماندهی شوند؟ نویسنده از مفهوم چندفرهنگ‌گرایی (که ابتدا در بریتانیا مطرح شد) در برابر منتقدین اروپایی آن دفاع می‌کند و در فصل‌های مختلف کتاب به بررسی کاربرد آن در جوامع مابعد کمونیسیم و آمریکای شمالی می‌پردازد. حاصل این مباحث طرح نظریه جامعه‌شناختی سیستماتیکی از اجتماعات قومی مهاجر است که ضمن ارتباط با نظریه ناسیونالیسم، از آن متمایز است. در این نظریه به تفصیل به نقش دین و زبان اشاره شده است و در کنار آن، مسائلی همچون نژادپرستی در اروپای غربی، ساختار سیاسی جوامع مابعد کمونیسیم، نقش مذهب در کشورهایمانند بوسنی و ایرلندشمالی، مواجهه اروپای غربی با اسلام و روابط نژادی و قومی در آمریکای شمالی مورد بحث قرار گرفته‌اند.

**کلید واژه‌ها:** اجتماع، اسطوره‌سازی، بسیج قومی، جوامع چندفرهنگی، قومیت،

ملت، ملی‌گرایی، مهاجرت، هویت

\* John Rex, *Ethnic Minorities in The Modern Nation State*, Hampshire, Macmillan press, 1996.

\*\* استاد بازنشسته دانشگاه وارویک در شهر کاونتری انگلستان

\*\*\* دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

**مقدمه**

در این مقاله مسأله هویت قومی و هویت ملی با دو گفتار نظری متفاوت مورد توجه قرار می‌گیرد. گفتار نخست، نظریه عمومی جامعه‌شناسی معاصر است که در آن هویت قومی و هویت ملی محور مباحث مربوط به مدرنیسم متأخر، پست مدرنیسم و جهانی شدن می‌باشد. گفتار دوم متأثر از شاخه تجربی تر جامعه‌شناسی سیاسی است که به ابعاد مختلف همبستگی و شکاف در دولت ملی نظر دارد.

جان رکس، استاد بازنشسته دانشگاه وارویک در شهر کاونتری انگلیس است. وی از بدو ورود خود از آفریقای جنوبی به انگلیس در سال ۱۹۴۹ میلادی، به انجام تدریس و تحقیق در حوزه نظریه جامعه شناختی و روابط قومی اشتغال داشته است.

جان رکس، بنیانگذار دپارتمان جامعه‌شناسی در شهر دورام انگلیس در سال ۱۹۶۴ میلادی و نیز در شهر واریک در سال ۱۹۷۰ میلادی است.

مهمترین آثار شناخته شده وی عبارت‌اند از: "مسائل اصلی نظریه جامعه شناختی"، "روابط نژادی در نظریه جامعه شناختی" و "نژاد و قومیت". جان رکس عضو کمیته کارشناسان یونسکو در زمینه ماهیت مسائل نژادی و پیشداوری‌های نژادی در سال ۱۹۶۷ میلادی بود و ریاست کمیته تحقیق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در زمینه اقلیت‌های نژادی و قومی را بر عهده داشت.

**هویت، ملت و قومیت در نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر**

در میان نظریه‌پردازان معاصر جامعه‌شناختی، گزاره‌های زیر از پذیرش بیشتری برخوردارند:

۱- جامعه‌شناسی معاصر باید تغییرات بنیادی را که در ماهیت رابطه فرد با جامعه حادث شده، به رسمیت بشناسد. استفاده از اصطلاحاتی همچون ماقبل مدرن، مدرن، متأخر و مابعد مدرن و نیز مفهوم فراگیر جهانی شدن گواهی بر این شناخت است.

۲- به موازات این تغییرات مفهوم هویت فاعلی، به‌عنوان مفهومی محوری در جامعه‌شناسی، ناگزیر دستخوش تجدید نظرهای اساسی گردیده است. پروژه روشنگری وجود فرد خالصی را فرض می‌کرد که موضوع اصلی تاریخ به شمار می‌آمد؛ این تصور از مفهوم هویت در قرن بیستم تحت الشعاع نوعی مفهوم‌سازی جامعه‌شناختی واقع شد که در آن فرض بر این بود

که فرد آفریده جامعه است و هویت او از بُعد اجتماعی شکل می‌گیرد؛ اما این هویت آشکار و تک‌ساحتی فرض شده در دوره مدرن متأخر یا مابعد مدرن فعلی، جای خود را به مفهوم هویت‌های چندگانه<sup>۱</sup> و فاعل غیرمتمرکزی بخشیده است که تنها با اعتقاد به یک روایت فردی، شخصیت (فردیت) خود را تعریف می‌کند. (۱)

۳- جدای از فرایند تغییر صورت‌های هویت، این مسأله قابل تأمل است که مجموعه شرایطی جایگزین نقش واحدهای سیاسی در محصور کردن زندگی اجتماعی گردیده است. در وضعیت جدید، روابط اجتماعی و شبکه‌هایی که افراد در آن عمل می‌کنند و نیز تأثیرات فرهنگی که بر آنها وارد می‌شود، بیش از آنکه خصلتی کاملاً ملی داشته باشند، کیفیتی جهانی دارند. با این حال، این فرایند ناقص است و صورت‌های هویتی که متناسب با مرحله پیشین هستند، در تضاد با روند کلی قرار دارند. علاوه بر این گاهی به منزله یک نوع مقاومت مجدداً بروز می‌کنند. در چنین زمینه‌ای است که تجدید حیات قومیت و بنیادگرایی قومی و دینی قابل فهم است.

۴- انواع فرایندهای سیاسی که نقش کلیدی در تعیین خط سیر نظام‌های سیاسی در دولت ملی و در ابتدا دوره مدرن داشته، نیز تغییر یافته‌اند. مهم‌تر از همه اینکه طبقات و نزاع طبقاتی که اساس جامعه‌شناسی سیاسی مارکسیستی و شبه مارکسیستی را تشکیل می‌دهند، جای خود را به طیفی از جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش‌های محیط زیست، جنبش زنان، جنبش جوانان، جنبش‌های صلح‌طلبی و جنبش‌های قومی داده است. برخلاف طبقات که مبنای شکل‌گیری آن تضاد منافع بود (البته تضادهای قابل رفع)، موضوع و مبنای این جنبش‌ها هویت بود و رفع تضادها در آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. (۲)

آن دسته از محققین که مسائل قومی و ملی‌گرایی را به صورت تجربی مورد تحقیق قرار داده‌اند، بسیاری از مفاهیمی را که این جنبش‌ها به کار می‌گیرند، معتبر ندانسته و عقیده دارند نتیجه‌گیری‌های کاملاً عامی که استفاده از این مفاهیم به دنبال دارد، با واقعیت تجربی سنخیت ندارند.

استفاده از مفهوم هویت، عامل اصلی بروز این دشواری‌هاست. هویت مفهومی غامض است و برای بسیاری از جامعه‌شناسان به مسائل روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی اشاره دارد. هم‌چنین هویت مفهومی هنجاری است، زیرا هویت داشتن معمولاً در تقابل با عدم توفیق در کسب آن قرار می‌گیرد. از آنجایی که نظریه جامعه‌شناختی وابسته به مسأله متفاوت دیگری همچون چگونگی فهم فاعلین و عاملین تغییر اجتماعی در فلسفه و تاریخ است، جایگاه آن در ارتباط با مسائل مهم مورد توجه در این زمینه معمولاً روشن نیست. اگرچه این نکته مسأله مهمی در تنظیم مفاهیم کنش اجتماعی، تعامل و روابط اجتماعی است، با این حال کمک چندانی به روشن ساختن سؤالات تجربی مثل هویت قومی و ملی نکرده و بالطبع تحقیق در چنین مقولاتی نمی‌تواند کمکی در فهم چگونگی شناخت عاملین کنش انسانی، به‌عنوان سؤالی نظری و فلسفی، محسوب گردد. در ادامه و نظر به پیچیدگی استفاده از مفهوم قومیت، از طرح این مسائل در آغاز بحث خودداری کرده و در مقابل ضمن پرداختن به ماهیت قومیت و ملی‌گرایی، آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم.

موضوعات بعدی این مقاله جایگزین شدن مفاهیم برگرفته از نظریه جنبش‌های اجتماعی به جای مفاهیم ساختارهای سنتی جامعه‌شناسی همچون طبقه، پایگاه و تضاد طبقاتی است. قطعاً نمی‌توان پذیرفت که صورت روابط تولید تغییر یافته و کنترل دانش جایگزین کنترل و سایل تولید شده است و یا اینکه تعداد افراد "طبقه کارگر" شاغل آن قدر کاهش یافته که دیگر نمی‌توان تصاحب مجدد قدرت را از جانب احزاب و گروه‌های معرف آنها تصور کرد. با این حال، این بدان معنی نیست که دیگر اثری از گروه‌های دارای منافع متفاوت و متمایز در جامعه نباشد. علاوه براین، اگرچه هیچ‌گاه بسیج طبقه کارگر صرفاً از توافق عقلانی در مورد منافع مشترک نشأت نگرفته است و شکل‌گیری آن عمیقاً وابسته به پیوندهای فرهنگی و صورت‌های سازمانی در میان اعضای طبقه بوده است، با این حال نمی‌توان نتیجه گرفت که پیوند فرهنگی و تصور منافع مشترک، فرایندهایی جداشدنی محسوب می‌شدند. بدین ترتیب، این استدلال که پیوند مردان و زنان در گذشته به خاطر این منافع مشترک بوده و اکنون تنها براساس فرهنگ گرد هم می‌آیند، کاملاً بی‌اساس است. با این همه، نظریه جنبش‌های اجتماعی بر نکته‌ای مشابه دلالت دارد.

در میان نظریه‌پردازان جنبش اجتماعی اختلاف نظر زیادی در مورد رابطه بین جنبش‌های

اجتماعی و طبقات اجتماعی وجود دارد. در این نظریات غالباً به دو نکته اشاره می‌شود: نکته نخست این است که اهمیت طبقات اجتماعی در گذشته بیشتر به خاطر پیوند فرهنگی اعضای آنها بود تا جست‌وجوی آنها برای منافع مشترک. نکته دوم نیز اینکه جنبش‌های جدید اجتماعی بیشتر علاقه‌مند به ایجاد فضایی برای ابراز عقاید اعضای خویش در جامعه مدنی هستند، تا تشکّل احزاب برای کنترل و استفاده از قدرت دولتی.

به عبارت دیگر دل‌مشغولی آنها "هویت" است؛ واژه‌ای که عدم وضوح آن را قبلاً نشان دادیم. اکنون این ضرورت وجود دارد که جامعه‌شناسی سیاسی شرحی از جنبش‌هایی که به مسائلی همچون مسائل زیست محیطی، موقعیت زنان و جنبش‌های طرفداری از صلح می‌پردازند، عرضه کند. برای مثال پارکین جامعه‌شناس انگلیسی، که سال‌ها پیش به دنبال طرحی برای خلع سلاح هسته‌ای بود، ضرورت وجود نوعی رادیکالیسم طبقه متوسط را یادآور شد که مرزهای تضاد طبقاتی در سیاست بریتانیا را درمی‌نوردید. (۳) روشن است که جامعه‌شناسی معاصر طلب می‌کند تا به تجزیه و تحلیل شیوه‌هایی پردازیم که به موجب آن چنین جنبش‌هایی که در یک نظام سیاسی شکل گرفته‌اند براساس سنت تضاد طبقاتی مؤثر یا غیرمؤثر واقع می‌شوند. اما این تحلیل، موضوع مطالعه‌ای تجربی است و به هیچ روی نباید فرض کرد که چنین جنبش‌هایی تنها به دنبال گشودن فضای هویتی برای اعضای خود هستند. آنچه در مورد جنبش‌های طرفداران صلح صادق است، در مورد جنبش‌های زیست محیطی، زنان و جوانان نیز صدق می‌کند. لازم است که هر یک از این جنبش‌ها به‌طور تجربی مورد پژوهش قرار گیرند. زیرا با یک تعمیم واحد نظری نمی‌توان به اندازه کافی آنها را شناخت. هر یک از این جنبش‌ها به شیوه خاصی بر نظام سیاسی تأثیرگذار است.

حتی اگر بپذیریم که جنبش‌های فوق‌الذکر با نیت گشودن یک فضای هویتی به وجود آمده‌اند، اطلاق همین فلسفه برای بسیج و جنبش‌های قومی کاملاً تردید برانگیز است. یک چشم‌انداز جهانی و اذعان به یک تقسیم‌کار بین‌المللی این سؤال را پیش می‌آورد که آیا کارگران و کارفرمایان مهاجر (حتی اگر برای همبستگی در مبارزات خود متکی به منابع فرهنگی برخاسته از قومیت خود بودند) از یک موقعیت طبقه‌ای شکل در جوامع میزبان خود برخوردار نبودند؟ هم‌چنین جای طرح این سؤال باقی است که آیا در جامعه متکی بر دانش، نوعی مازاد کار دوگانه

وجود ندارد که به موجب آن، افرادی (مثل مهاجرین) که موقعیت‌های کم‌ارزش‌تر را در تصرف داشتند، به خاطر رابطه‌شان با وسایل تولید، هم‌چنان با مسائلی طبقه‌ای شکل روبه‌رو می‌شدند؟ در ادامه به بررسی ماهیت قومیت اقلیت‌های مهاجر از این منظر خواهیم پرداخت. شاید بنیادی‌ترین مشکلی که در جامعه‌شناسی معاصر وجود دارد، واژگانی است که این رشته برای توصیف و تحلیل‌های اجتماعی به کار می‌برد. چشم‌اندازی که در این فصل به کار گرفته می‌شود، برگرفته از آرای ماکس وبر است. در این چشم‌انداز فرض بر این است که وظیفه جامعه‌شناس توصیف ساختارهای روابط اجتماعی است، یعنی انواع روابط اجتماعی که بین افراد در گروه‌ها و نهادهای مختلف و نیز بین گروه‌ها و نهادها در چارچوب نظام‌های وسیع‌تر، که معمولاً به لحاظ سیاسی تعریف می‌شود، وجود دارد. البته چنین نظریه‌ای علاقه به اهداف فرهنگی گروه‌ها یا علاقه به نوع پیوند فرهنگی که بین افراد وجود دارد را نادیده نمی‌گیرد، بلکه این علاقه را مرتبط با اعمالی می‌داند که به ایجاد ساختارهای روابط اجتماعی منجر خواهد شد. وبر و دیگر پیروان سنت وبری، براساس چنین مبانی به دنبال توصیف طبقات اجتماعی و گروه‌های منزلتی<sup>۱</sup> بودند. سؤال مهمی که نظریه جنبش‌های اجتماعی با آن روبه‌روست، ساختارهای روابط اجتماعی در این جنبش‌ها و روابط این جنبش‌ها با جامعه بزرگ‌تر سیاسی است. اینکه قومیت و گروه‌های قومی چگونه تعریف شوند؛ با این بحث مرتبط است. استدلالی که می‌توان آورد این است که نباید چنین گروه‌هایی را تنها به خاطر پاسخ‌های واکنشی آنها به مدرنیسم و دل‌بستگی به حفظ هویت خود مورد توجه قرار داد، بلکه آنها را باید اشکالی از تجهیز گروهی به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی قلمداد کرد. در ادامه به تحلیل ماهیت قومیت و تحول گروه‌های قومی، ملت‌ها و گروه‌های مهاجر بر پایه فرضیه‌های فوق خواهیم پرداخت. در این چارچوب امکان بحث پیرامون این مسأله روانشناختی که چگونه و چرا افراد تعلق گروهی خود را ابراز می‌کنند و هویت می‌یابند، به دست خواهد آمد.



## ماهیت قومیت و اقوام

در جامعه‌شناسی، همچون ادبیات رایج سیاسی، عقیده بر آن است که جدا از دیگر انواع گروه‌ها، مثل طبقات و گروه پایگاه، گروه‌هایی وجود دارند که صرفاً قومی هستند. در این معنا آن‌چه قومیت به آن اشاره دارد، غالباً روشن نیست و گاه نیز ادعای وجود کیفیت اسرارآمیز "آغازینی"<sup>۱</sup> در آن مطرح می‌گردد.

تحلیل بنیان‌گرایانه از قومیت توسط گیرتز،<sup>۲</sup> انسان‌شناس آمریکایی، در اثر اولیه‌اش بیان گردید. گیرتز روابط اجتماعی برخاسته از خویشاوندی، همسایگی، اشتراک زبانی، اعتقادات دینی و رسوم را در تقابل با روابطی قرار می‌دهد که مبنای آنها جاذبه فردی، ضرورت تاکتیکی، نفع مشترک یا تعهد اخلاقی است. (۴)

گیرتز نوع اول از این روابط اجتماعی را روابطی صرفاً غیرقابل تغییر و غیرقابل گزارش و فی‌نفسه واجد نیرویی قدرت‌آفرین می‌داند. با این حال اگر برای مقاصد جامعه‌شناختی به دنبال فهم و توصیف چنین روابط اجتماعی باشیم، ضروری است این‌گونه روابط اسطوره‌زدایی<sup>۳</sup> شده و گزارش‌پذیر گردند.

اولین نکته قابل توجه اینکه این نوع روابط اجتماعی در معنای بسیار ویژه‌ای "غیرقابل تغییر" هستند. این روابط شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که افراد در آن متولد می‌شوند. بدین ترتیب جدا از کودکان به اصطلاح وحشی که حیوانات آنها را پرورش می‌دهند، هر نوزاد انسانی علاوه بر اشتراک زبانی، اعتقادات دینی و شیوه‌های مرسوم زندگی با دیگران، خود را عضوی از یک گروه خویشاوندی و یک گروه همسایگی می‌یابد. هر یک از این اشکال عضویت، درحقیقت، گستره بالقوه متفاوتی را در بر می‌گیرد و فی‌نفسه با یکدیگر تلاقی ندارند. اجتماعات زبانی و دینی، به‌طور اخص، گستره‌ای فراتر از گروه‌های مبتنی بر خویشاوندی یا سکونت مشترک دارند. بدین ترتیب قبل از اینکه بتوان از یک گروه صحبت کرد، باید مشخص ساخت که عناصر متشکله آن چگونه هم‌پوشی دارند.

1- Primordiality

2- Geertz

3- Demystify

در فرایند گروه‌سازی، سه عامل را می‌توان مهم دانست: نخست آنکه افرادی که اعضای آن را تشکیل می‌دهند از تعلق به گروه نوعی رضایت یا احساس عاطفی گرمی به دست می‌آورند. نکته دوم اینکه اعضای گروه در مورد خاستگاه خود و یا تاریخ گروه، اعتقادی مشترک دارند و این اعتقاد مرزبندی‌های گروه را مشخص می‌سازد. نکته سوم، اعضای گروه روابط اجتماعی را که در چارچوب آن زندگی می‌کنند، "مقدس" تلقی کرده و آن را نه تنها در برگیرنده افراد زنده، بلکه مردگان نیز می‌دانند. این ویژگی‌ها، چنان‌که گیرتز نیز بدان اشاره دارد، به گروه‌ها کیفیتی ویژه و بسیار قدرتمند می‌بخشد. علاوه بر این، اگرچه ممکن است پیوندهای زبانی و دینی بسیار فزاینده‌تر از گروه باشد و بر عضویت‌های بسیار گسترده‌تری دلالت کند، گروه‌های کوچک کاربرد زبان مشترک و اشتراک در اعتقادات دینی را به‌عنوان معیارهایی برای عضویت اعضای خود در نظر می‌گیرند. چنین گروه‌های کوچکی که همه ما در بدو تولد به عضویت آن در می‌آییم، گروه "قومی" خوانده می‌شوند. در این معنا همه ما صاحب "قومیت" هستیم. اما استفاده از واژه "قومی" برای توصیف این موارد اهمیتی ندارد. برای مثال می‌توان تنها از اجتماعات بنیانی نوازدی گفت و گو کرد. آنچه مهم است این نکته است که همه انسان‌ها به‌عنوان نوزاد، می‌بایست واجد تجربه‌ای رضایت‌بخش از این نوع عضویت گروهی مقدس باشند.

ویژگی دیگر حیات انسانی این است که افراد صرفاً وارد کمنده قومی کودکی<sup>۱</sup> نمی‌شوند، بلکه در آن بزرگ می‌شوند. بزرگ شدن می‌تواند دو فرایند جداگانه را در برگیرد: فرایند نخست این است که فرد برخاسته از اجتماع کودکی، شخصیت فردی خود را رشد داده و با افراد دیگر از گروه‌های دیگر با مبانی متفاوتی تعامل برقرار می‌کند. فرایند دوم نیز آگاهی فرد به این نکته است که افرادی پیرامون او قائل به امکان بازآفرینی ویژگی‌های ارضاکننده قومیت دوران کودکی در گروه‌های بسیار بزرگ‌تر هستند. تا آن‌جا که به فرایند نخست مربوط می‌شود، آنچه اتفاق می‌افتد فرایند روانشناختی اجتماعی جامعه‌پذیری است که به واسطه آن دیگران مهم<sup>۲</sup> اجتماع در ذهن فرد نقش می‌بندد. به عبارت دیگر آنچه در این‌جا اتفاق می‌افتد نوعی فرایند شکل‌گیری شخصیت است که دورکیم، فروید، مید و دیگران به تشریح آن پرداخته‌اند. بدین ترتیب در این‌جا

بعد دوم "هویت" ظاهر می‌گردد که در نظریات جامعه‌شناسی فوق‌الذکر مورد بحث قرار گرفته است. هویت در این جا به گروهی ارجاع داده می‌شود که فرد در آن اجتماعی شده است؛ اما علاوه بر این فاعل یا عامل کنش در دنیای بزرگتر نیز محسوب می‌گردد.

روابط اجتماعی درون این گروه بزرگتر ممکن است از روابط حاکم بر گروه اولیه متفاوت باشد. درحقیقت این روابط از نوع روابط غیربنیادینی است که گیرتزد بدن اشاره دارد و مبنای آن جاذبه فردی، ضرورت تاکتیکی، نفع مشترک یا تعهد اخلاقی سپرده شده می‌باشد. اما افرادی هستند که از فرصت پدید آمده برای پیوستن به یک اجتماع گسترده‌تر استفاده می‌کنند. این اجتماع وسیع‌تر از برخی خصوصیات اجتماع کوچک‌تری که نوزاد در آن متولد می‌شود، برخوردار است. حتی آن دسته از افرادی که وارد جهان فردی‌تری نیز شده‌اند، ممکن است گاهی از چنین عضویتی رضایت‌مندی خود را جست‌وجو کنند. مفاهیم همبستگی مکانیکی و ارگانیکی دورکیم مقدمه‌ای بر چنین مباحثی محسوب می‌شود. (۵) به بیان دیگر می‌توان گفت اگرچه برخی از بزرگسالان ممکن است کاملاً وارد جامعه‌ای که در آن همبستگی ارگانیکی برقرار است گردند، اما دسته‌ای نیز هستند که صورت‌های گسترده‌تری از همبستگی مکانیکی را می‌یابند، یا آنکه شیوه زندگی خود را هم بر حسب همبستگی ارگانیکی و هم تداوم همبستگی مکانیکی جست‌وجو می‌کنند.

گروهی که همبستگی گروه نوزادی خود را به جمعیتی بزرگ‌تر امتداد دهد، گاهی قوم<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. بدین ترتیب یک قوم را باید گروهی دانست که عضویت در آن شباهت‌هایی با ساده‌ترین نوع گروه نوزادی دارد و فرض می‌شود که دارای همان نوع گرمی عاطفی و تقدس باشد. اعضای قوم دارای اشتراک زبانی، دینی و فرهنگی هستند، اما از اقوام دیگری که در این خصایص مشترک هستند به واسطه اعتقاداتشان به یک اسطوره یا تاریخ مبدأ و نیز اعتقاد به یک گذشته جمعی، متمایز می‌گردند. هر قوم برای نمایش تمایز خود از سایر اقوام از نمادهایی استفاده می‌کند که معرف صورت‌های ساده‌تر تعلق قومی هستند.

ویژگی دیگر قوم اشاره به این موضوع دارد که با عضویت فرد در آن امکان عضویت هم‌زمان

وی و سازماندهی او در دیگر گروه‌های قومی سلب می‌شود. روابط با اعضای دیگر قوم‌ها فاقد احساس گرم عاطفی و تقدسی است که در گروه‌های اصلی تجربه می‌شود و ممکن است این روابط خنثی تلقی گردد و یا مبتنی بر دشمنی باشد. هم‌چنین هر گروه قومی در تقابل با قومیتی قرار می‌گیرد که افراد خارج از آن گروه قومی هستند.

چنین گروه‌هایی بیشتر دارای ویژگی‌ای هستند که تونیس آن را "اجتماع"<sup>۱</sup> نامید تا جامعه.<sup>۲</sup> (۶) به عبارت دیگر این گروه‌ها خصلتی هدفمند ندارند، بلکه خودبه‌خود وجود دارند. با این حال در مقابل نظریه قومیت گیرتز، این نظریه به این نکته تأکید می‌کند که مرزبندی‌های واقعی افراد بستگی به وضعیتی دارد که در آن عمل می‌کنند. این رویکرد، که بارث آن را مطرح نمود و در مورد گروهی مثل پتان‌ها<sup>۳</sup> مورد مطالعه قرار داد، بر این نکته اشاره دارد که تعلق یا عدم تعلق فرد به یک قوم، به هدفی که فرد پیش روی دارد، بستگی دارد. (۷) براساس این رویکرد، اگرچه گروه‌های قومی هدفمند تلقی نمی‌شوند، با این حال در شکل‌گیری آنها پروژه‌های گروهی به نوعی دخیل هستند. شاید بتوان این رویکرد را نظریه وضعیت‌گرایانه مرزبندی‌های قومی دانست. گروه‌هایی که بدین طریق شکل می‌گیرند ممکن است ناخودآگاه اهداف خاصی را برآورده سازند.

درمقابل، رویکرد نسبتاً بدبینانه‌ای وجود دارد که در بحث از اقوام، بر نقش رهبرانی تأکید می‌کند که صرفاً برای تحریک حس تعلق قومی، به عنوان یک هدف، از نمادهای گروهی استفاده نمی‌کنند. این رهبران آشکارا و برای پیوند اعضای یک مجموعه در خدمت اهدافی خاص، جنبه‌هایی از میراث قومی را مد نظر قرار می‌دهند. این رویکرد همان نظریه تکوین قومی است که بر پایه آن، قومیت نه تنها "غیرقابل تغییر" نیست، بلکه برای ایجاد یک گروه همبسته، که هدف و پروژه خاصی را تعقیب می‌کنند، به صورت عامدانه به وجود آمده است. یوگن روزنس<sup>۴</sup> در کتاب خود به نام "تشکیل قومیت"، از این تیز دفاع می‌کند. (۸)

صرف نظر از اینکه این دیدگاه نسبتاً بدبینانه تا چه اندازه با واقعیت منطبق است، به نظر

1- Gemeinschaft

2- Gesellschaft

3- Pathans

4- Evgene Roosens

می‌رسد، ظهور قوم غالباً با یک پروژه سیاسی مرتبط است. وقتی یک قوم با اقوام همسایه در نزاع باشد و تعارض‌های قومی صورت‌های پنهان پیوند قومی را تشدید کنند، چنین وضعیتی به وجود خواهد آمد. علاوه بر پروژه سیاسی قومیت، دو پروژه قومی حائز اهمیت مطرح هستند: پروژه نخست ادعای حاکمیت بر یک اقلیم و پروژه دوم مهاجرت است. موضوع مهاجرت را در جای خود بحث خواهیم کرد؛ اما ابتدا به مسأله ادعاهای ارضی می‌پردازیم. چنان‌که اشاره شد، اقلیم یک عنصر شکل دهنده به قومیت به شمار می‌رود. جدا از اشتراکاتی که در ترسیم مرزبندی‌های یک قوم بدان اشاره شد، این فرایند عموماً، اما نه همیشه، تعلق به یک سرزمین را در بر می‌گیرد. با این حال، گام بعدی وقتی برداشته می‌شود که ادعای حاکمیت نسبت به سرزمین مطرح گردد. در این جاست که "قوم" به یک ملت قومی تبدیل می‌شود.

### ملت و ملی‌گرایی

شکل‌گیری آن‌چه غالباً ملت خوانده می‌شود، زمینه‌های متفاوتی دارد. در تاریخ ناسیونالیسم اروپایی، ملت جزئی از یک پروژه نوسازی تلقی می‌شود. اساس پیدایش ملت، قومیت یا احساس تعلق عاطفی نیست، بلکه مبنای آن در وهله اول به مفاهیم عقلانی همچون شهروندی یا مشارکت در یک بازار بستگی دارد. چنین ملت‌هایی به دنیای گزل شافت (جامعه) تونیس تعلق دارند. زیرا در آن پیوندهای خاص‌گرایانه قومی جایگاهی ندارد. شکل‌گیری ملت، قومیت را به دنبال دارد. آشکارترین نمونه چنین تصویری از ملت را می‌توان در سنت جمهوری خواهی فرانسه و در آرای ژاکوبین<sup>۱</sup> یافت. در ساخت دیگر ملت‌های اروپایی این تلقی از مفهوم ملت دیده می‌شود. با این حال، چنین مفهوم‌سازی از ملت، هم‌چنان با دو مسأله روبه‌روست: مسأله اول گسستن هرگونه پیوند چندملیتی<sup>۲</sup> و یا فراملیتی<sup>۳</sup> است که اعضا ممکن است به واسطه وجود یک بازار، زبان یا دین مشترک برقرار کنند. به‌علاوه، فعالیت اقتصادی، دین و زبان مشترک با اهداف دولت ملی نوعی رابطه کارکردی دارند. چنین ملیتی، در حالت ایده‌آل، نوعی نظام

1- Jacobin

2- Trans - national

3- Extra - national

کارکردی پیوسته تصور می‌شود که در اقلیم خاص خود موجودیت می‌یابد. دومین نکته در مفهوم‌سازی ملت ناظر بر این معنی است که اگرچه در آن وفاداری‌های قومی خاص‌گرایانه نفی شده و یا تحت کنترل قرار دارند، اما در ایجاد و تقویت احساس تعلق ملی نمادهایی مثل سرزمین مادری یا سرزمین پدری را به کار می‌بندد که اقوام به کار می‌گیرند.

شاید تصور شود اگر دولت ملی برای ایجاد ملتی جدید ناگزیر از کاربرد چنین روش‌هایی باشد، در آن صورت، به تعبیر جامعه‌شناختی، نمی‌توان آن را از مفهوم قوم که پیشتر بحث شد، چندان متفاوت تلقی کرد. اما به نظر می‌رسد در تأکید و تعیین اولویت این دو تلقی، تفاوت‌های بارزی وجود داشته باشد. قوم در وهله اول خصلت یک اجتماع را دارد که ممکن است به منظور حاکمیت یافتن بر یک سرزمین، روابط جامعه‌ای<sup>۱</sup> در آن برقرار شود. ملت‌های در حال نوسازی<sup>۲</sup> در وهله نخست جماعتی از افراد هستند که به تدریج ناگزیر از ایجاد شبکه‌ی نزدیکی از روابط اجتماعی بین افراد و ایجاد نوع جدیدی از تعلق اجتماعی هستند.

مصدق تجربی چنین ملت در حال تکوین و عقلانی، نادر است. در بسیاری موارد تشکیل دولت هنگامی صورت می‌گیرد که قومی بر قوم دیگر غالب گردد. قوم غالب خود آگاهی و ساختار خود را حفظ می‌کند و ممکن است یا اقوام دیگر را از بین برده و اعضای آنها را به شهروندانی درجه‌ی دو تبدیل کند، یا آنکه تنها بر آنها مسلط شده و به‌عنوان گروه‌هایی آنها را به تابعیت خود در آورد. وقتی چنین وضعی ایجاد می‌گردد، یکی از جلوه‌های دولت ملی ممکن است بسیج اقوام وابسته به مثابه ملت‌های قومی باشد که در جست‌وجوی درجات متفاوتی از استقلال، خودمختاری یا قطع وابستگی به دولت فدرال هستند.

چنین بسیج قومی ممکن است در مورد یک دولت رو به توسعه غیرقومی نیز حادث شود. اگرچه در این حالت دولت صرفاً به دنبال تحمیل حاکمیت یک گروه قومی بر گروه قومی دیگر نیست؛ با این حال، به اقوام مختلف صورت‌های جایگزینی از وفاداری را پیشنهاد می‌دهد. این استراتژی ممکن است به تشدید احساسات قومی در میان گروه‌های تابع و نزاع بر سر بقاء، منتهی شود. از سوی دیگر، اعضای اقوام مختلف با ایجاد وفاداری‌های دوگانه خود را با وضعیت جدید

تطابق می‌دهند. این اقوام ممکن است هم‌چنان به گروه خود احساس تعلق داشته باشند، اما در عین حال خود را وارد جهان مدرن، بازار اقتصادی و سیاست سازند. وقتی آنان این سیاست را دنبال کنند، به هویت‌های چندگانه<sup>۱</sup> عادت خواهند کرد. این هویت‌های چندگانه‌ای را نباید صرفاً نشانه‌ای از جامعه مابعد مدرن تلقی کرد. در فرایند ادغام گروه‌های قومی در دولت ملی، ظهور هویت‌های چندگانه، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است.

از آن‌چه گذشت می‌توان نتیجه گرفت پیدایش دولت ملی فرایندی پیچیده است. پیدایش دولت ملی را چه در نتیجه روندهای نوسازی و عقل‌گرایی بدانیم، و چه آن را محصول تسلط یک گروه قومی بر گروه‌های وابسته به آن، عضویت گروه‌ها در این دولت‌های ملی اشکال بسیار متنوعی دارد و هویت‌های متفاوت و متضادی در آنها به چشم می‌خورد که در گفتمان‌های مربوط به ملی‌گرایی مورد بررسی قرار می‌گیرند. پیدایش دولت‌های چندملیتی و نتایجی که تجزیه آنها به دنبال دارد، بر پیچیدگی بیشتر این مسأله می‌افزاید.

### **ملت، امپراتوری و ناسیونالیسم مابعد استعماری**

زمانی که ملتی، ملت‌های دیگر را فتح می‌کند، ملت پیروز از طریق ایجاد بوروکراسی و با ارتش استعماری‌ای که در اختیار دارد، حاکمیت خود بر ملت‌های شکست خورده را تثبیت می‌کند. ملت پیروز ممکن است، بازارهای ملت مغلوب را به روی سرمایه‌گذاران خود گشوده و به اعضای خود اجازه دهد در اراضی فتح شده سکنی‌گزینند. تحمیل چنین سلطه‌ای گاه ممکن است با مقاومت جنبش‌های ملی‌گرایی ملت‌های تحت سلطه مواجه گردد.

زوال چنین نظام‌های استعماری و چندملیتی دو نتیجه عمده دارد: نتیجه نخست ابراز وجود مجدد ملت‌های تحت سلطه برای حاکمیت بر سرزمین خود و در نتیجه ضرورت کنترل اقوام تابع است. نتیجه دیگر زوال نظام‌های استعماری اینکه ملت حاکم پیشین، به دنبال حفاظت از خود در برابر مرکز استعماری پیشین برآمده و ممکن است در این مراکز برای حفاظت اعضای این گروه جنبش‌هایی شکل گیرند. بدین ترتیب وجه مشخصه دوره استعمار و مابعد استعمار، هم

پیدایش جنبش‌های استقلال طلب از دولت فدرال و هم جنبش‌های بازستان خواه<sup>۱</sup> است. اگرچه این دو جنبش تفاوت زیادی با یکدیگر دارند، عموماً از آنها به عنوان انواع مختلف ناسیونالیسم نام برده می‌شود.

### طرح مسأله مهاجرت‌های قومی

قومیت همیشه با حاکمیت بر یک سرزمین همراه نیست. جریان مهاجرت‌های بین‌المللی را می‌توان پروژه‌ای کاملاً متفاوت محسوب کرد. در این حالت اعضای از یک گروه قومی یا ملی، خواه به دلایل اقتصادی یا به خاطر تعقیب سیاسی خود، جلای وطن کرده و در سرزمین‌های دیگری سکنی می‌گزینند که به دنبال نظارت سیاسی بر آنها نیستند. مهاجرین گاه ممکن است سرزمین‌هایی را برای مهاجرت برگزینند که در آنها از فرصت‌های اقتصادی گوناگونی برخوردارند. مهاجرین پنجابی که درگستره‌ای وسیع از فیجی تا کالیفرنیا در جهان زندگی می‌کنند، نمونه خوبی برای این مدعاست. تشبیه کردن این شیوه زندگی به دیاسپورا<sup>۲</sup> شیوه‌ای برای توصیف ابعاد گسترده چنین گروه‌های مهاجری است. دیاسپورا را می‌توان در معنایی عام‌تر یا محدودتر به کار برد. در معنای محدود آن، این واژه برای توصیف آوارگی یهودیان و آمریکاییان آفریقایی تبار مورد استفاده قرار می‌گیرد. شکل‌گیری پدیده دیاسپورا را باید ناشی از بعضی رویدادهای اسفبار سیاسی دانست. در این حال افراد آسیب دیده از این فجایع خواهان بازگشت به سرزمین مادری خود هستند. با این حال، این شرط در مورد بسیاری از اجتماعات مهاجر مثل پنجابی‌ها صدق نمی‌کند. از این رو استفاده از این واژه برای توصیف این گروه‌ها شاید گمراه کننده باشد. به طور یقین اگر از پراکندگی جامعه پنجابی سخن بگوییم؛ معنای عام و غیر دقیق تری از این واژه را مد نظر قرار داده‌ایم.

چنین اجتماعات مهاجری چارچوب‌های مرجع متفاوتی دارند. این گروه‌ها به دنبال به حداکثر رسانیدن فرصت‌های اقتصادی خود در بخش‌های مختلفی از جهان هستند و در صورت وجود فرصت‌های بهتر، غالباً از یک کشور میزبان به کشور دیگر مهاجرت می‌کنند. (بدین ترتیب



مهاجرین پنجابی مقیم بریتانیا ممکن است پس از اندوختن پول کافی راهی آمریکا شوند). در بعد دیگر، این مهاجرین به دنبال تضمین موقعیت خود و کسب حقوقی در کشور محل سکونت فعلی هستند. انگیزهٔ بعضی از اجتماعات مهاجرین ممکن است حفظ فرهنگ خود، هرچند به صورتی تغییر شکل یافته، به‌عنوان سرمایه‌ای قابل اتکا برای مواجهه با هر مشکل احتمالی باشد.

و بالاخره دسته‌ای از مهاجرین ممکن است "اسطورهٔ بازگشت"<sup>۱</sup> به سرزمین مادری خود را در سر داشته، و یا به دنبال کسب دارایی در کشور باشند. هم‌چنین ممکن است از موقعیت خود در کشور محل سکونت به‌عنوان پایگاهی برای حمایت از منافع سیاسی استفاده کنند که در سرزمین مادری خود حکومت‌ها برای آن ممانعت ایجاد می‌کنند.

بی‌واسطه‌ترین شکل عضویت در چنین اجتماع پراکندهٔ بین‌المللی معمولاً خانوادهٔ گسترده و بی‌واسطه‌ترین شکل منافع اقتصادی نیز حمایت و وسعت بخشی به ثروت خانوادگی است. گروه خانوادگی و بستگان آنان ممکن است در سرزمینی مستقر شوند که مهاجرت در آن صورت می‌گیرد. (یک پنجابی مقیم بریتانیا ممکن است تعهدات مالی به خویشان خود در پنجاب و یا به افراد دیگری در کانادا، ایالات متحده یا هر دو کشور داشته باشد).

پیوندهای خانوادگی را هم‌چنین می‌توان براساس چارچوب‌های گسترده‌تری همچون زبان، دین، آداب و رسوم و اسطوره‌های تاریخی یافت. چنین اجتماعی امروزه لاقبل به اندازهٔ عضویت در یک ملت دارای اهمیت است. در ادامه به بررسی رابطهٔ اجتماعات مهاجر با دولت‌های ملی که در آن عضویت دارند، به‌عنوان یک جنبه از وضعیت کلی زیستی آنها خواهیم پرداخت.

### واکنش جوامع ملی به اجتماعات مهاجرین

رویارویی بین دو نوع اجتماع و جامعه پدیده‌ای است که در نظام جهانی شدهٔ جدید به‌وفور به چشم می‌خورد. جامعهٔ اول، اجتماع دولت ملی و اجتماع دوم جامعهٔ مهاجر است. براین اساس، این موضوع که دولت ملی چگونه نسبت به اجتماعات اقلیت واکنش نشان می‌دهد و

چگونه این اجتماعات خود را با جامعه بزرگتر ادغام کرده و یا کنار گذاشته می‌شوند؟ از سؤال‌های مهم سیاسی است.

البته جوامعی نیز وجود دارند که منحصراً از مهاجرین تشکیل شده‌اند. با این حال، هنگامی که ملت جدیدی براساس این گروه‌ها تشکیل می‌شود، یکی از این گروه‌ها چارچوبی را فراهم می‌سازد که همه گروه‌های مهاجر بعدی به ناچار باید در آن کار کنند. برای مثال ایالات متحده انواع گروه‌های مهاجر را در خود جای داده است، اما در این جامعه لاقلاً یک زبان ملی وجود دارد که مهاجرین بعدی به‌عنوان زبان ملی باید پذیرای آن باشند.

هم‌چنین باید خاطر نشان ساخت که جوامع ملی پیش از ورود مهاجرین، ضرورتاً به لحاظ فرهنگی و اقتصادی متحد نیستند. در این جوامع وجود طبقات و گروه‌های منزلتی عامل شکاف بوده و فرهنگ ملی غالباً بر نوعی مصالحه استوار است که این گروه‌ها بر سر آن به توافق رسیده‌اند.

اعضای "جامعه میزبان"<sup>۱</sup>، نیز ممکن است در برابر مهاجرین واکنش‌های متعددی از خود نشان دهند. ممکن است درصدد بر آیند تا آنها را به درون خود راه ندهند، آنها را وادار به بازگشت کنند، به آنها حمله برند و آنها را از بین ببرند، ممکن است حضور آنها را موقتی فرض کرده و آنها را به مثابه شهروندان درجه دو تلقی کنند؛ ممکن است مهاجرین را ملزم به کنار گذاردن فرهنگ و هویت خود و همانندگرددی با جامعه میزبان سازند؛ یا آنکه ممکن است یک سیاست چند فرهنگی را پیشه سازند. در این مقاله توجه ما به گزینه آخر خواهد بود.

### مفهوم یک جامعه چندفرهنگی

در جوامعی که خود را چندفرهنگی<sup>۲</sup> می‌دانند، دو وضعیت حقیقی برای مهاجرین وجود دارد: وضعیت اول حالتی است که در آن اگرچه حق حیات برای اجتماع مهاجرین و فرهنگ‌های آنان به رسمیت شناخته شده است، اما این گروه‌ها از حقوق برابری برخوردار نبوده و ممکن است به لحاظ فرهنگی پایین‌تر در نظر گرفته شوند؛ در وضعیت دوم وجوهی از اندیشه ایده‌آل

1- Host society

2- Multicultural

شهروندی برابر، که طبقات و گروه‌های منزلتی بیشتر در مورد آن به توافق رسیده‌اند، به گروه‌های مهاجر نیز بسط داده شده و در همان حال، حق آنها برای حفظ هویت فرهنگی خود نیز به رسمیت شناخته شود.

ایده‌آل یک جامعه چندفرهنگی تساوی طلب به صورت تجربی هیچ‌گاه به طور کامل تحقق نیافته است. با این همه، دستیابی به این ایده‌آل سیاسی مهم تلقی می‌شود و چارچوب ایدئولوژیکی را به دست می‌دهد که گروه‌های اقلیت می‌توانند برای تطابق با زندگی در یک دولت ملی دیگر، از آن استفاده کنند.

روی جنکینز<sup>۱</sup> وزیر کشور بریتانیا در سال ۱۹۶۸ میلادی آشکارا این اندیشه ایده‌آل را مطرح کرد. از نظر او ادغام به عنوان یک فرایند برقراری هم‌شکلی صوری در جامعه به شمار نمی‌رود، بلکه بر نوعی تنوع فرهنگی دلالت دارد که با برابری فرصت‌ها در یک فضای تحمل‌پذیری متقابل همراه است. (۹) این اندیشه ایده‌آلی براین نکته اشاره دارد که در یک جامعه چندفرهنگی دو قلمرو فرهنگی و در نتیجه دو نوع ابراز تعلق وجود دارد. نوع اول یک فرهنگ سیاسی عمومی و یک جامعه سیاسی است که اساس آن اندیشه برابری فرصت‌هاست؛ اما تصویری از وجود حداقلی از حقوق اجتماعی برای همه، یعنی برابری نتایج، نیز آن را هدایت می‌کند. (۱۰) این اندیشه، البته ایده‌آل یک دولت رفاه است که بیشتر دولت‌های اروپای غربی در جاتی از آن بهره‌مند بوده و حتی پس از حرکت به سمت سیستم‌های اجتماعی جهت یافته به سوی بازار آزاد نیز پایدار مانده است. چنین ایده‌آلی را نمی‌توان به خاطر ورود مهاجرین در این جوامع مورد سؤال قرار داد. هم جامعه بومی و هم اجتماعات اقلیت قومی مهاجر به طور یکسان دعوت به پذیرش آن می‌شوند.

با توجه به این ایده‌آل مشترک سیاسی، سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا باید به فرهنگ و سازمان اجتماعی گروه‌های پراکنده اجازه حیات داد؟ یا آنکه آنها را باید مجبور به همانندگرددی با یک فرهنگ ملی واحد و همگن ساخت؟ پیشنهاد یک جامعه چندفرهنگی براین است که می‌توان بدون تهدید وحدت عام سیاسی یک جامعه ملی، حق اقلیت‌ها را در حفظ زبان

خود در متن خانواده و اجتماع گروهی آنها، حق انجام رسم‌های دینی، حق سازماندهی روابط در چارچوب خانواده و اجتماع محلی و نیز حق حفظ رسم‌های جمعی آنها را به رسمیت شناخت. در توضیح ضرورت پذیرش تنوع فرهنگی، سه دلیل اصلی را می‌توان عنوان کرد: دلیل ساده‌نخست اینکه فرهنگ‌های گوناگون ممکن است واجد ارزش‌هایی باشند که به سهم خود مهم بوده و درحقیقت به غنای کلیت جامعه می‌افزایند. دلیل دوم به سازمان اجتماعی و صورت‌های فرهنگی مربوط می‌گردد که گروه‌های اقلیت از آنها حمایت کرده و پشتیبانی عاطفی اجتماعی، که حد واسط خانواده و دولت قرار می‌گیرد را در اختیار آنها قرار می‌دهد. این موضوع مورد توجه دورکیم نیز بود. وی در کتاب تقسیم کار اجتماعی، به بررسی تفاوت‌های یک جامعه مبتنی بر "همبستگی ارگانیک" و جامعه‌ای پرداخته است که وضعیت بی‌سامانی و فردگرایی هرج و مرج طلبانه برآن حاکم است. (۱۱) و بالاخره دلیل سوم اینکه قومیت می‌تواند عامل همبستگی در گروه باشد و به آن امکان بدهد برای حفظ حقوق اعضای خود مبارزه نماید. با ملاحظه دلائل فوق، اعتقاد براین است که تنوع فرهنگی نه تنها تهدیدی علیه جوامع دمکراتیک نیست، بلکه به واقع به غنی‌سازی و تقویت دمکراسی نیز کمک خواهد کرد.

البته در دنیایی که فرایند جهانی شدن به سرعت در حال وقوع است، اجتماعات مهاجر چارچوب‌های مرجع دیگری نیز دارند. این اجتماعات می‌توانند از موقعیت خود در کشور میزبان به عنوان پایگاهی برای تعقیب منافع سیاسی در سرزمین مادری خود و یا برای کمک به کسانی که به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند، استفاده کنند. از آنجا که ممکن است انگیزه‌های این گروه از مهاجرین مشکل در دسرساز تلقی شوند و دولت‌های ملی کشورهای میزبان نسبت به همه سازمان‌های بین‌المللی که این مهاجرین در آنها عضویت و وابستگی دارند، مشکوک باشند. از همین رو یکی از شرایط پذیرش این مهاجرین، الزام آنها به وفاداری به دولت و پرهیز از انجام اعمال خیانت‌آمیز است. در خلال جنگ خلیج [فارس] تصور براین بود که مهاجرین مسلمان ساکن اروپا از عراق به عنوان یک دولت مسلمان در برابر متحدین که غیرمسلمان‌ها آنها را هدایت می‌کردند، حمایت می‌کنند. این احتمال سؤال مهمی را در این جوامع برانگیخت. با این حال، در این تجربه و موارد دیگر هنگامی که اقلیت‌ها ناگزیر به انتخاب شده‌اند، تعهد خود را نسبت به وفاداری سیاسی به کشور میزبان پذیرفته‌اند.

### چندفرهنگ‌گرایی و نظریهٔ دمکراتیک سیاسی

در گردهمایی که در زمینهٔ بسیج قومی در اروپای چندفرهنگی در سال ۱۹۹۴ میلادی در دانشگاه وارویک برگزار شد، روشن گردید اندیشهٔ چندفرهنگ‌گرایی مسائل و نگرانی‌های مهمی را در میان دانشمندان اجتماعی اروپا برانگیخته است. (۱۲) درحقیقت چنین اندیشه‌ای به سادگی با چارچوب پذیرفته شده نظریهٔ سیاسی دولت رفاه و دمکراتیک اجتماعی منطبق نمی‌باشد. در این گردهمایی دو نظریه مطرح شد: دسته‌ای با این نظر متفق بودند که شیوهٔ توجه و رسیدگی به مسائل گروه‌های قومی در تضاد با رویه‌هایی است که دولت‌های رفاه دمکراتیک برای رفع تضاد منافع پیش از این ایجاد کرده بودند. دستهٔ دیگری عقیده داشتند انواع واقعی نهادهایی که احتمال پیدایش آنها وجود دارد نه تنها منجر به تقویت دمکراسی نخواهد شد، بلکه ابزارهای جدیدی را برای دخالت و کنترل در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد.

یکی از مستدل‌ترین این انتقادات توسط راتکه<sup>۱</sup> مطرح شد. به نظر راتکه اگرچه دولت رفاه دمکراتیک بر جامعهٔ تکثرگرایی استوار است که در آن گروه‌های ذینفع گوناگونی در مورد منافع و حقوق خود به مذاکره می‌پردازند، اندیشهٔ چندفرهنگ‌گرایی دلالت بر نظامی دارد که در آن هر عضو یک گروه اقلیت قومی باید تصویر فرهنگی متفاوتی را از خود عرضه کند و این درحقیقت ممکن است مانع رفع تضادها شود. در این حالت قومیتی که مورد دفاع قرار می‌گیرد ممکن است خصلتی ارتجاعی و قهقرایانه به خود گیرد و مسائل لاینحلی را پدید آورد. (۱۳) در همین زمینه ویویورکا<sup>۲</sup> معتقد است که مفهوم قومیت در جامعهٔ مدرن مفهومی ناشناخته است و از آن تنها در معرفی و پرداختن به گروه‌های پست‌تر استفاده می‌شود. (۱۴) جان راث<sup>۳</sup> نیز در رسالهٔ جداگانهٔ دیگری سیاست چندفرهنگی هلند را مورد نقد و بررسی قرار داده است. (۱۵) به نظر راث آنچه این سیاست در عمل انجام می‌دهد، "اقلیت‌سازی"<sup>۴</sup> از افراد و قرار دادن آنها در شرایطی برای برخورد نابرابر با آنهاست. همهٔ این انتقادات براین اشاره دارند که سیاست چندفرهنگ‌گرایی، اقلیت‌ها را خارج از فرایندهای طبیعی سیاسی در دولت‌های رفاه دمکراتیک قرار می‌دهد.

1- Radtke

2- Wieviorka

3- Jan Rath

4- Minorise

شیراپ و آلاند، دو منتقد سوئدی، دیدگاه نسبتاً متفاوتی را نسبت به این موضوع بیان کرده‌اند. (۱۶) این دو محقق به جنبه‌هایی از تنوع تأکید دارند که در وضعیت افراد مختلف و به‌خصوص جوانان هر گروه به چشم می‌خورد. اگرچه سیاست ملی با سالخوردگان در اجتماع مهاجران سروکار داشته و تصور انعطاف‌ناپذیری نسبت به فرهنگ مهاجرین دارند، اما در عین حال واقعیت این است که بسیاری از جوانان متعلق به این گروه‌ها، هم با اعضای اجتماعات مهاجرین و هم با جامعه بومی پیوندهای التقاطی برقرار ساخته‌اند. شیراپ و آلاند، همچون راث، سیاست رسمی چندفرهنگی را دست‌ساز<sup>۱</sup> خوانده و آن را به هیچ روی سازنده دمکراسی، که یا مبتنی بر تضاد و مصالحه طبقاتی و یا جنبش‌های جدید اجتماعی فرض می‌شود، نمی‌بینند.

هر یک از این انتقادات تا آن‌جا که به جنبه‌های حقیقی چندفرهنگ‌گرایی تنظیم شده توسط حکومت‌ها مربوط می‌شود، عنصری از حقیقت را در خود دارند. اما دو انتقاد متوجه آنهاست: انتقاد نخست این است که بیشتر این تفاسیر عملاً قائل به ابقای صورت‌های موجود سیاسی و جذب گروه‌های مهاجر به فرایندهای معمول و شناخته شده سیاسی هستند (اگرچه شیراپ و آلاند به واسطه به رسمیت شناختن جنبش‌های مدرن اجتماعی، این موقعیت دمکراتیک سنتی را تا حدودی تغییر می‌دهند). انتقاد دیگر به این فرض نظریه‌ها بر می‌گردد که تعریف قومیت را صرفاً در اختیار دولت می‌دانند. از این رو هیچ‌گونه توجهی به صورت‌های حقیقی بسیج قومی و اهداف خود اقلیت‌ها نشان نمی‌دهند.

اگر ماهیت قومیت در میان مهاجرین به‌طور کامل شناخته شود، چنین انتقادات و پاسخ‌هایی اعتبار بسیار کمتری خواهد داشت. در این مقاله تلاش بر این بود تا نشان داده شود که قومیت فرایندی پیچیده، چند بعدی و رو به تغییر است، از این رو نباید آن را شیء انگاری<sup>۲</sup> کرد. قومیت در برگیرنده مبارزه برای کسب حقوق برابر به صورتی دمکراتیک است و اعضای مختلف یک اجتماع قومی می‌توانند نسبت به جامعه میزبان واکنش‌های متفاوتی داشته باشند.

تا به این جا نشان دادیم که برخی اعضای اجتماعات اقلیت از فرهنگ سنتی خود فاصله

گرفته و علاوه بر (یا به جای) اتکای صرف به سازمان‌های قومی، استراتژی همکاری با سازمان‌های بومی را پیشه کرده‌اند. با این حال این استدلال متقابل که قومیت و بسیج قومی وجود ندارند، نیز با ساده‌انگاری زیاد همراه است. مسأله واقعی جامعه‌شناسی سیاسی چندفرهنگ‌گرایی، توجه منصفانه و هم‌زمان به بسیج قومی و فرایندهای معمول سیاسی و نشان دادن نحوه ارتباط متقابل این دو مقوله است.

روشن است که در چنین وضعیتی، افراد هم‌زمان به گروه‌های اجتماعی و نظام‌های فرهنگی مختلفی تعلق خواهند داشت و به هویت‌های چندگانه عادت خواهند کرد. هویت‌های چندگانه به معنی "زندگی بین دو فرهنگ" و تحمل فشار سنگین ناشی از آن نیست. چندگانگی هویت جزء معمولی از حیات اجتماعی و سیاسی است. هم‌چنین باید به خاطر بسپاریم که هویت‌های چندگانه صرفاً نشانه‌ای از وضعیت مابعد مدرن به شمار نمی‌روند.

### **نتیجه‌گیری: رویکرد تجربی‌تر به مسائل قومیت و هویت**

آنچه گذشت بیانگر این واقعیت است که تجدید حیات قومیت، که به دنبال فروپاشی امپراتوری‌ها، ماهیت جهانی فرایندهای مهاجرت و شکل‌گیری اجتماعات مهاجر در سراسر جهان حاصل گردیده و نیز پیچیدگی که فرایند ادغام سیاسی اقلیت‌ها دارد، همگی بر ضرورت تجدیدنظر در نظریه‌های مسلط جامعه‌شناسی سیاسی اشاره دارند که در دولت‌های رفاه اروپای غربی مطرح شده‌اند. در این تجدیدنظر لازم است تجزیه و تحلیل دقیقی از فرایندهای واقعی تجربی و تاریخی که درخصوص ملی‌گرایی و مهاجرت واقع شده‌اند، به دست دهیم. تمایز مشخص بین این گفتار و گفتار کاملاً پیچیده و اخیر نظریه جامعه‌شناختی، در این است که این گفتار متکی بر نوعی تحول جدید در ماهیت جامعه و راهیابی وضعیتی تازه و اسرارآمیز (یعنی تبیین سیاست قومی صرفاً براساس "هویت" به جای مسائل قدیمی طبقه و تضاد) نیست. آنچه بدان نیاز داریم، تجزیه و تحلیل دقیق تاریخی و تجربی از صورت‌های قومیت و تعلق قومی است که در جریان تضادهای ملی و فرایندهای مهاجرت به وقوع می‌پیوندد. اشاره به فرایندهایی همچون مدرن متأخر یا مابعد مدرن برای این مقصود چندان مفید به نظر نمی‌رسند. این

تحولات را نمی‌توان با استفاده از چنین فرا روایت‌هایی<sup>۱</sup> به سادگی تبیین کرد. قومیت و تعلق قومی صرفاً به بعضی از مهم‌ترین فرایندهای سیاسی زمان حاضر و بعضاً انواع قدیمی و تکراری شکل‌گیری تضاد گروهی، البته در یک مقیاس جهانی‌تر، مربوط می‌شوند. وظیفه نظریه جامعه‌شناختی باید نظام‌بخشی به آن چیزی باشد که این فرایندهای تجربی در خود دارند و نه اسطوره‌سازی آنها از طریق استفاده از تعریف مبهم مفهوم هویت.





### منابع و یادداشت‌ها:

1- S. Hall, "The Question of Cultural Identity", in S. Hall, D. Held and T. McGrew (eds), *Modernism and its Futures*, Cambridge, Polity Press, 1992.

2- A. Melucci, *Nomads of the Present*, London, Hutchinson, 1989.

نیز ن. ک. به:

- A. Scott, "Political Culture and Social Movements", in S. Allen, P. Braham and P. Lewis (eds), *Political and Economic Forms of Modernity*, Cambridge, Polity Press, 1992.

- A. Touraine, *The Post-Industrial Society: Tomorrow's Social History: Classes, Conflict and Culture*, London, Fontana, 1971.

- A. Touraine, *The Self-Production of Society*, Chicago, Chicago University Press, 1977.

3- F. Parkin, *Middle Class Radicalism*, London, Heinemann, 1969.

4- C. Geertz, *Old Societies and New States: The Quest for Modernity in Asia and Africa*, Glencoe Illinois, Free Press, 1963.

5- E. Durkheim, *The Division of Labour in Society*, Glencoe Illinois, Free Press, 1933.

6- F. Tonnies, *Community and Association*, Translated by C.P. Loomis, London, Routledge & Kegan Paul, 1955.

7- F. Barth, *Ethnic Groups and Boundaries*, London, Allen & Unwin, 1969.

نیز ن. ک. به:

- F. Barth, *Political Leadership Among The Swat Pathans*, London School of Economics Monographs on Anthropology, No. 19, 1959.

8- E. Roosens, *Creating Ethnicity*, London, Sage, 1989.

9- J. Rex, and S. Tomlinson, *Colonial Immigrants in a British City: A Class Analysis*, London, Routledge & Kegan Paul, 1979.

10- T.H. Marshall, *Citizenship and Social Class*, Cambridge, Cambridge University Press, 1950.

- 11- E. Durkheim, *Ibid.*
- 12- J. Rex, and B. Drury, *Ethnic Mobilisation in a Multi-cultural Europe*, Aldeshot, Avebury, 1994.
- 13- F.O. Radtke, "The Formation of Ethnic Minorities and the Transformation of Social into Ethnic Conflicts in a So-Called Multicultural Society: The case of Germany", in J. Rex and B. Drury, *Ibid.*
- 14- M. Wieviorka, "Ethnicity as Action", *Ibid.*
- 15- J. Rath, "Minorisering: De Sociale constructe ven Etnische minderheder", PhD thesis, University of Utrecht.
- 16- C.U. Schierup, "'Culture" or "Agency": Ethnic Mobilisation as a Swedish Model", in J. Rex and B. Drury, *Ibid.*

نیز ن. ک. به:

- C.U. Schierup, and A. Alund, *Will They Still be Dancing? Integration and Ethnic Transformation Amongst Yugoslav Immigrants in Sweden*, Stockholm, Almqvist & Wiksell, 1987.
- C.U. Schierup, and A. Alund, *Paradoxes of Multi-culturalism*, Aldershot, Avebury, 1990.